

## نگاهی به مواضع رفیق آذرین در رابطه با تشکل مستقل کارگری

حشمت محسنی

E-mail: setare@home.nl

نگاهی به بحث‌های میان طرفداران جنبش کارگری نشان می‌دهد که دارد پیرامون چند موضوع اشتراک نظر بوجود می‌آید. این نکات اشتراک البته پس از یک دور مجادله و بطئی به دست آمده است. در شرایط کنونی مهم‌ترین موضوعات مورد توافق میان طرفداران جنبش کارگری عبارتند از:

۱- کمک به سازماندهی صنفی- اقتصادی کارگران

۲- ضرورت مبارزه در سطح سراسری

۳- استفاده از امکانات قانونی- علنی

۴- ضرورت مبارزه برای تشکل مستقل از دولت

۵- ارزیابی از خانه کارگر و ضمائم آن به عنوان نهادهای وابسته به دولت و خصلت ارتجاعی و ضد کارگری آن.

علاوه بر این نقاط اشتراک در بین طرفداران جنبش کارگری اختلافاتی هنوز وجود دارد که به سهم خود کمک به سازمان‌یابی کارگران را با اختلال مواجه می‌سازد. این موارد اختلاف عبارتند از:

الف- عدم پذیرش استقلال تشکل کارگری از احزاب

ب- ارزیابی متضاد از تجدید آرایش خانه کارگر

ج- سیاست‌های متضاد در کمک به سازمان‌یابی سراسری

د- ارزیابی‌های مختلف بر سر فقدان تشکل در ایران.

نوشته‌های رفیق ایرج آذرین تحت عنوان "چشم‌انداز و تکالیف" و "تشکل‌های کارگری، آزادی‌های دموکراتیک، جامعه مدنی" غالب این اختلاف نظرات را نشان می‌دهد. مطالعه دو سند یاد شده نشان می‌دهد که چند معضل اختلاف‌برانگیز کماکان وجود دارد که باید حول آن‌ها استدلال، جدل و روشن‌گری به عمل آید. این معضلات عبارتند از:

### رابطه تشکل با آزادی‌های سیاسی

یکی از محورهای اختلاف بر سر برداشت رفیق آذرین از رابطه تشکل کارگری با آزادی‌های سیاسی است. او معتقد است: "توده‌ای شدن به معنای واقعی کلمه تنها در شرایط وجود آزادی‌های سیاسی امکان دارد" (۱) یا در جای دیگری می‌گوید: "این که تشکل‌های کارگری متناظر با وجود درجه‌ای از آزادی‌های دموکراتیک در جامعه است از جانب هیچ‌کس مورد مجادله نیست... رابطه تشکل‌های کارگری و آزادی‌های دموکراتیک از نظر منطقی روشن است: بدیهی است که وجود تشکل کارگری به معنای وجود عملی آزادی تشکل است." (۲)

من در نوشته‌های متعددی رابطه استبداد، سرکوب و اختناق با جنبش کارگری را مورد بررسی قرار داده‌ام و از تکرار آن‌ها در این جا اجتناب می‌ورزم. اما چکیده استدلال من در نفی این تز این است که:

۱- استبداد، سرکوب و اختناق سازمان‌یابی کارگران را دشوار می‌سازد اما ناممکن نمی‌کند. دشوارترین شرایط برای سازمان‌یابی کارگران را تحت هیچ شرایطی نباید و نمی‌توان با شرایط ناممکن یکسان تلقی کرد. دشواری شرایط استبدادی را نمی‌توان انکار کرد و نه باید در برابر آن تمکین کرد بلکه باید با تبیین درست از این رابطه راه‌های سازمان‌یابی کارگران را جستجو کرد.

۲- این تز به لحاظ تجربی نادرست است. کسی که تنها با فاکتور استبداد مساله سازمان‌یابی کارگران را تعیین می‌کند از توضیح سازمان‌یابی کارگران در شرایط استبدادی نظیر همبستگی لهستان، کوساتو، امریکای جنوبی، کنفدراسیون اتحادیه کارگری کره جنوبی ناتوان می‌ماند.

۳- این تز منشاء شکل‌گیری کارگری را نه مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داران و دولت‌های مدافع آن‌ها، بلکه در نتیجه مختصات دموکراتیک رژیم‌های سیاسی یا پذیرش آزادی‌های سیاسی توسط رژیم بورژوازی می‌داند. در این تز تکوین سازمان‌یابی کارگران نه نتیجه برانگیختگی و یا فعال شدن احساس همبستگی میان کارگران بلکه به شل شدن سلطه طبقات حاکم تبیین می‌شود.

۴- این پذیرش حق قانونی آزادی تشکل، توسط طبقات حاکم نبوده است که تشکل‌های کارگری را بوجود آورده بلکه برعکس مبارزات کارگران و در نتیجه وجود تشکل‌های کارگری - بوده است که حق قانونی آزادی تشکل را تحمیل کرده است. کارگران برای تثبیت آزادی تشکل از میان آتش و خون عبور کرده‌اند و حق تشکل نتیجه این مبارزه بوده است نه منشاء آن.

رفیق آذرین البته در نوشته آخر خود سعی کرده است فرمول‌بندی خود را تا اندازه‌ای تعدیل دهد و یک رابطه متقابل بین مبارزه برای تشکل کارگری و پذیرش قانونی آن در سطح سیاسی برقرار کند. مثلاً می‌گوید "نکته این است که این درجه آزادی که با وجود اتحادیه ملازمه دارد چگونه بدست می‌آید؟ هیچکس چنین ادعائی را نمی‌کند که اول باید این آزادی را بدست آورد و بعد اتحادیه یا شورا تشکیل داد، بلکه مبارزه برای ایجاد اتحادیه یا شورا در عین حال خودش بطور غیر مستقیم مبارزه برای آوردن و دموکراسی برای جامعه است. کارگران برای مطالعات اقتصادی‌شان اتحادیه تشکیل می‌دهند، ولی این در عین حال مبارزه‌ای است برای تحمیل کردن دو فاکتور درجه‌ای از آزادی‌های دموکراتیک، تامین آن‌ها در جامعه". (۳)

چنانکه مشاهده می‌کنیم در این فرمول‌بندی تشکیل اتحادیه یا شورا به وجود آزادی مشروط نمی‌شود و حتی از نقطه نظر زمانی "اول آزادی" و "بعد اتحادیه" را مردود اعلام می‌کند. معهذاً با وجود این که در این فرمول آخری از نظر زمانی وجود اتحادیه به وجود آزادی منوط نشده ولی بقای آن به نحوی به وجود "دموکراسی" و وجود آزادی‌های دموکراتیک "گره خورده است. به نظر می‌رسد در چارچوب منطق و نگرش رفیق آذرین در شرایط سرکوب و استبداد، تشکل توده‌ای نمی‌تواند بقا و دوام داشته باشد. در این چارچوب فکری فقدان تشکل کارگری صرفاً با سرکوب دولت توضیح داده می‌شود و به سایر مختصات دولت بهایی داده نمی‌شود. فقدان تشکل مخصوصاً در ایران تنها با عوامل سیاسی صرف قابل توضیح نیست. به علاوه رفیق آذرین به یک رشته عوامل که مانع سازمان‌یابی کارگران شده اصلاً اشاره‌ای نمی‌کند این عوامل به قرار زیر هستند:

در ایران ویژگی رانتی بودن رژیم‌های حاکم بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی برجای گذاشته که از دو لحاظ برجستگی خاصی دارد. اولاً از طریق دامن زدن به اقتصاد انگلی که امکانات اشتغال مولد را پائین می‌آورد و در نتیجه موقعیت عمومی مزدحقوق‌بگیران را تضعیف می‌کند. ثانیاً از طریق به وجود آوردن گروه نسبتاً بزرگی از مزدحقوق‌بگیران که گمان می‌کنند از حق کار برخوردارند و شغل‌های‌شان را نوعی حق مکسب تلقی می‌کنند. برای این که تصور روشنی از مساله بدست داده باشیم توزیع تولید ناخالص داخلی روشن‌گر است. "آمارها نشان می‌دهند که حدود ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی در اقتصاد ایران صرف مصرف شده و تنها ۱۵ درصد آن سرمایه‌گذاری می‌گردد. این در حالی است که نرخ سرمایه‌گذاری در کشورهای شرق آسیا در حدود ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی است. یکی از دلایل بالا بودن نرخ مصرف در اقتصاد ایران به وجود آمدن عادات مصرفی غیرمتناسب با سطح جامعه در اثر وجود درآمدهای سرشار نفتی در گذشته و نیز ارائه یارانه‌های مصرفی که از محل آن درآمدها تامین می‌شده بوده است". (۴)

ویژگی دیگری که باید مورد ملاحظه قرارگیرد نقش تخریبی این رژیم‌ها در قبال توسعه اقتصادی است که عوارض و نتایج پرده‌مانه‌ای بر روی سازمان‌یابی کارگران دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. هر دولت استبدادی، بناپارتیستی و حتی هر دولت رانتی لزوماً و ضرورتاً ضد صنعت و تولید و مخالف با "توسعه اقتصادی" نیست. تاریخ نمونه‌هایی سراغ دارد که برخی از

استبدادی‌ترین رژیم‌ها نیز توانسته‌اند تولید و صنعت را توسعه و گسترش دهند. برای نمونه می‌توانیم به تجربه فاشیسم و حتی به خود رژیم لویی بناپارت مراجعه کنیم در ایران نگاهی به سیاست‌ها، جهت‌گیری‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که در دو دهه گذشته این رژیم نه تنها فاعل و عامل "توسعه اقتصادی" کشور نبوده، نه تنها نسبت به اقتصاد جامعه در نقش خنثی و بی طرف ظاهر نشده بلکه به طور فعال در جهت تخریب آن عمل کرده است. کافیسیت در این رابطه به شرایط ناامن سرمایه‌گذاری، به ائتلاف سرمایه انسانی، به هدر دادن بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار بابت جنگ هشت ساله، به اتخاذ سیاست‌های ضد و نقیض نظیر اولویت کشاورزی، تعدیل اقتصادی... اشاره کرد تا ابعاد و میزان خرابی در عرصه اقتصادی را مشاهده کرد. نگاه رژیم اسلامی و رفتار تخریبی آن در عرصه اقتصادی کشور عوارض و آثار منفی گسترده‌ای بر سازمان‌یابی طبقه کارگر برجای گذاشته است که عبارتند از: اولاً تضعیف جایگاه کارگران در برابر رژیم اسلامی و سرمایه‌داران. مبارزه برای تامین منافع کارگران و برخورداری از تشکل کارگری قبل از هر چیز و بیش از هر چیز مستلزم وجود جایگاه معینی در تولید و عرصه اقتصادی است. زمانی که کارگران از جایگاه معینی در تولید برخوردار نیستند در نتیجه نمی‌توانند از ابزار لازم برای ایراد فشار و برای تامین مطالبات کارگران برخوردار شوند. تشکل کارگری در مقیاس عمومی مقدم بر جایگاه کارگران نیست بلکه منوط و مشروط به وجود و جایگاه کارگران در عرصه تولیدی و اقتصادی است. وقتی هستی کارگران بر اثر تخریب تولید و صنعت و سایر عرصه‌های اقتصادی جامعه در معرض نابودی قرار می‌گیرد، در شرایطی که فقط "در تهران ۵۵ درصد (بیکاران) به دلیل تعطیلی کارخانجات و مؤسسات اقتصادی کارشان را از دست دادند... و بین ۱/۵ تا ۲/۵ میلیون نفر در طی همان اتفاقات چند ماهه انقلاب" (۵) بیکار می‌شوند، وقتی بر اثر ورود بی‌رویه منسوجات بیش از ۵۰۰ کارخانه نساجی در آستانه ورشکستگی کامل قرار می‌گیرند وقتی بر اثر اجرای طرح تعدیل انسانی یا به قول ناطق‌نوری "جراحی بزرگ" بیش از ۵۰۰ هزار کارگر اخراج می‌شوند، طبیعتاً قدرت چانه‌زنی و مبارزه برای سازمان‌یابی و تامین منافع آن‌ها در چنین توازن قوایی به حالت تدافعی سقوط می‌کند. ثانیاً در چنین توازن قوایی آن بخش‌هایی که از جایگاه معینی در تولید برخوردارند بنا به مجموعه شرایط مبارزه به فاعل و سوژه برپایی تشکل کارگری تبدیل نمی‌شوند چرا که به خاطر انبوه بیکاران و محرومان خطر از دست دادن شغل آن‌ها را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. بیهوده نیست که در سال‌های گذشته بخش‌های قابل توجهی از کارگران حتی امتیازات به دست آمده در دوره شاه و حتی دوره نخست وزیرری موسوی را از دست داده‌اند. حذف و یا محدود شدن بن‌های کارگری، عقد قراردادهای موقت، عدم پرداخت به موقع دست‌مزد، خارج کردن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار، زورگویی‌های سازمان تامین اجتماعی نظیر حذف برخی از اقلام دارویی، فروش بیمارستان‌های کارگران بی توجه به خواست و اراده کارگران... همگی بر بستر چنین وضعیت مشخص تخریب اقتصادی اتفاق افتاده است. سیاست کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم نیز یکی از موانع مهم سازمان‌یابی مستقل کارگری در ایران بوده است. سیاست کورپراتیستی نهادهای کارگری البته به دوره رژیم جمهوری اسلامی محدود نمی‌شود. در کشور ما قبل از به قدرت رسیدن رژیم ولایت فقیه نیز ما با یک اقتصاد نفتی، با نقش فائده دولت در اقتصاد مواجه بوده‌ایم که از یک طرف استقلال و ابتکار طبقه بورژوازی را محدود می‌کرد و از طرف دیگر با ارائه بخشی از خدمات به کارگران آن‌ها را به عناصری از پیکر کارخانه تبدیل می‌کرد. این عوامل باعث می‌گشت نهادهای کارگری‌ای شکل بگیرند که خصلت سازش طبقاتی داشته باشند. در خصلت بندی این نهادها باید گفت آن‌ها دقیقاً ویژگی کورپراتیستی دارند و نقش مؤثری در منحرف کردن جدال بین طبقات ایفا می‌کنند. کورپراتیسم به نظریه‌ای اطلاق می‌شود که کارکرد جامعه را به پیکر و اندام بدن تشبیه می‌کند. کورپرات‌ها معتقدند اندام بدن در ارتباط و هماهنگی با هم به دوام و بقای خود ادامه می‌دهد، پس جامعه نیز برای تداوم حیات به سازش و همکاری طبقات نیاز دارد. بر مبنای همین نظریه بود که در دوره شاه شورایی به نام "شورای سهامی کردن" در کارخانه‌ها شکل می‌گیرد که به قول شاه وظیفه "علاقه‌مند کردن کارگران به محیط کار" را به عهده دارد.

در دوره بعد از سقوط شاه نیز خصلت بناپارتیستی - مذهبی رژیم اسلامی گرایش کورپراتیستی در جامعه ما را تقویت کرده است. مبنای اعتقادی جمهوری اسلامی مرزبندی بین مسلمان و غیرمسلمان است که مرزهای طبقاتی را آلوده می‌کند و این تمایز را تحت شعار "وحدت امت اسلامی" محو می‌سازد. درهم‌آمیزی مرز طبقه کارگر با سرمایه‌دار کمک می‌کند تا زمینه

سازش و هم‌سازی طبقاتی تقویت شده و هویت مستقل کارگران در سایه قرار گیرد. به علاوه رژیم اسلامی با استفاده فعال از مفهوم "امت اسلامی" سعی کرده است تجمعی از طرفداران خود سازمان دهد تا تشکل غیر "امتی‌ها" را درهم شکند. مفهوم "امت" برای رژیم اسلامی کارکردی شبیه "ملت" در رژیم‌های فاشیستی یا شبه فاشیستی دربر دارد. رژیم از این طریق توانست با تعبیه نهادهای کارگری خاص خود نظیر خانه کارگر و شوراهای و انجمن‌های اسلامی در اوائل انقلاب، شوراهای و اتحادیه‌های کارگری را درهم شکند و بعدها نیز از شکل‌گیری مجدد آن‌ها جلوگیری به عمل آورد. این نهادها صرفاً سازش طبقاتی را هدف محوری خود قرار نمی‌دادند، بلکه علاوه بر آن از خصلت پلیسی نیز برخوردار بودند. این نهادها دقیقاً نهادهایی بودند که نماینده کارگران نزد دولت نبودند بلکه نماینده منافع دولت نزد کارگران محسوب می‌شدند. اشتباه فاحشی است که در تبیین فقدان تشکل کارگری در ایران فقط بر روی خودویژگی‌های سیاسی و مشخصات رژیم‌های حاکم متمرکز شویم یک‌سری عوامل اقتصادی نیز در این رابطه نقش مؤثری ایفا کرده‌اند که نباید آن‌ها را نادیده گرفت. اولین عاملی که باید به آن اشاره کرد وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران است. از لحاظی این عامل را باید یکی از نتایج دولت نفتی تلقی کرد، اما به لحاظ دیگری می‌توان آن را عاملی مستقل به حساب آورد. حقیقت این است که هر دولت نفتی ضرورتاً به گسترش سوداگری دامن نمی‌زند. سوداگری محصول شرایط خاصی است. در ایران، قبل از انقلاب نیز سوداگری وزن سنگینی در اقتصاد داشت. بعد از افزایش جهش‌آسای درآمد نفت در سال ۱۳۵۲، سوداگری به صورتی جهش‌آسا گسترش یافت. زیرا بستر مناسبی برای توزیع درآمد نفت در میان تمام عناصر انگلی رژیم شاهنشاهی فراهم می‌آورد. اما بعد از انقلاب گسترش سوداگری به دو دلیل دامنه‌ای پیدا کرد که قبلاً هرگز سابقه نداشت. اولاً محاصره اقتصادی کشور یک‌دهه تمام، در ایران اختلالات اقتصادی عظیمی به وجود آورد که در طول آن نه تنها سوداگری به نحوی جهش‌آسا گسترش یافت، بلکه بخش اعظم بورژوازی ایران را به سوداگری کشاند و در حفظ و گسترش آن ذی‌نفع ساخت. ثانیاً در نتیجه همین اختلالات، کاهش ارزش پول ملی (بیش از صدبرابر در طول دودهه) همراه با کنترل نرخ ارز توسط دولت (و مخصوصاً تعیین نرخ‌های مختلف برای معاملات مختلف) به اضافه درآمد نفت، بستر مناسبی برای رشد سرطانی سوداگری به وجود آورد و بورژوازی ممتاز (یعنی سرمایه‌داران پیوند خورده با قدرت‌مندان سیاسی) را به نیرومندترین عامل و حامل سوداگری تبدیل کرد. این سوداگری گسترده از چند جهت اثرات نامساعد روی سازمان یا بی‌کارگری دارد: اولاً از طریق مسدود کردن فرصت‌های اشتغال و در نتیجه افزایش عرصه نیروی کار در مقایسه با تقاضای آن، که قدرت چانه‌زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه کاهش می‌دهد. ثانیاً از طریق درهم شکستن کشاورزی در داخل ایران و بنابراین، بالا بردن بهای کالاهای دستمزدی در طول زمان. ثالثاً از طریق گسترش فاصله طبقاتی و ...

یکی دیگر از این عوامل نامساعد اقتصاد سایه یا زیرزمینی است که عوارض و نتایج زیان‌بخشی بر کل حیات جامعه برجای می‌گذارد. تا آن جا که به بحث ما مربوط می‌شود این اقتصاد سیاه است که کارگران را وادار می‌کند و هم به آن‌ها امکان می‌دهد که در آن واحد چند جا کار کنند. این که بخش مهمی از مزد و حقوق‌بگیران کشور در آن واحد چند کار دارند بدین معناست که اولاً مرز میان کارگر رسمی و غیررسمی و مرز میان کارگر و مثلاً فروشنده دوره گرد به هم بریزد و مثلاً کارگر کارگاه صنعتی بزرگ در عین حال کارگر یک کارگاه کوچک غیرمشمول قانون کار باشد، ثانیاً هم‌بستگی میان کارگران ضعیف‌تر گردد و هریک از آن‌ها برای شکار شغل دیگری به رقابت با او برخیزد، ثالثاً قدرت چانه زنی همه کارگران در مقابل سرمایه سقوط کند، رابعاً وضع کارگران غیرماهر و غیرمنعطف بدتر و بدتر شود. نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرمای کشور نیز یکی از عواملی است که در مجموع، بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی می‌گذرد. دولت در ایران مالکیت غالب بخش‌های کلیدی اقتصاد را به عهده دارد. این پدیده امر تازه‌ای نیست و در دوره شاه نیز ما با دولت به مثابه بزرگ‌ترین کارفرمای کشور روبرو بوده‌ایم به علاوه بعد از انقلاب مالکیت دولت گسترش نیز پیدا کرده است. بورژوازی ممتاز، در هر حکومت استبدادی سرمایه‌داری به نحوی وجود دارد. اما در ایران دو عامل دیگر به استبداد سرمایه‌داری افزوده شده است. دولت نفتی و دولت مذهبی. و مجموعه این سه یک بورژوازی ممتاز نیرومند و بسیار مهاجم به وجود آورده است که تمام شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در دست دارد و شیریه حیاتی آن را می‌مکد وجود این بورژوازی ممتاز و پدیده آقازادگی نیروی بسیار نامساعدی در مقابل سازمان‌یابی کارگران ایران به وجود آورده، اولاً از طریق دامن زدن به سوداگری و خفه کردن اقتصاد

مولد و ناامن کردن سرمایه‌گذاری. ثانیاً از طریق برخورداری از اقتدارات یک دولت استبدادی که همه قوانین و ساختارهای مربوطه را در جهت حفظ وضع موجود و مقابله با شکل‌گیری یک جنبش طبقاتی نیرومند به کار می‌گیرند

### درک آذریں از دولت

یکی از دلایلی که باعث می‌شود رفیق آذریں در تبیین فقدان تشکل به سایر عوامل اشاره نکند درک او از مقوله دولت است.

او معتقد است: "از نظر تئوریک، آشکارترین نقطه ضعف پارادایم جامعه مدنی تبیین غیر طبقاتی از دولت است. در این‌جا دولت به عنوان سازمانی قائم بذات، پدیده‌ای برفراز جامعه و مستقل از طبقات موجود در جامعه درک می‌شود" (۶) "در ایران امروز، تلاش بسیاری از نظریه‌پردازان برای تثبیت تبیین از حکومت ایران به مثابه دولت مستبد آسیایی یا دولت رانت‌خوار نفتی در این راستاست. و یا نزد نظریه‌پردازان مدرنیست پیگیر، تبیین‌های غیرطبقاتی از دولت ایران که آن را صرفاً حاکمیت ولی فقیه، حکومت، آخوندها، یا انواع حاکمیت اسلامی شمرد. خاصیت اصلی‌اش این است که رابطه ساختاری حکومت موجود با نظام اقتصادی سرمایه‌داری ایران را از دیده‌ها پنهان می‌کند." (۷)

به نظر می‌رسد در دیدگاه رفیق آذریں تحلیل از ماهیت دولت و تاکید بر خصلت طبقاتی آن در توصیف حکومت‌ها و رژیم‌های سیاسی کافی است. بر طبق این دیدگاه روشن کردن خصلت طبقاتی و در این بحث ما سرشت بورژوازی دولت حاکم بر ایران همه حقایق مربوط به توصیف دولت‌ها را عیان می‌سازد و احتیاجی به تحلیل ویژگی‌ها، ویژگی و مختصات هر حکومت نباشد. تردیدی نیست که یک تحلیل مارکسیستی نمی‌تواند به رابطه دولت با طبقه مسلط اقتصادی نپردازد و بر این مناسبات روشنائی نیاندازد. اما بسنده کردن تحلیل دولت‌ها و تشریح خصوصیات آن‌ها به رابطه دولت و طبقه، تحلیل مارکسیستی را از غنا و سرزندگی و بگرنجی آن محروم می‌کند. در این دیدگاه فرق بین رژیم شاه و رژیم اسلامی محو می‌شود نیرویی که بر دستگاه دولت می‌نشیند فقط در نقش یک "ابژه" ظاهر می‌شود و حالت منفعل دارد. تغییر سیاست‌ها و تغییر روش‌های حکومتی در این دیدگاه یا نادیده گرفته می‌شود یا با یک تحلیل ساده‌گرایانه به عوامل طبقاتی صرف فروکاسته می‌شود. در نتیجه رابطه دولت با طبقه به یک رابطه ساده تقلیل داده می‌شود و تمایز و تفاوت حکومت‌های درون اردوی بورژوازی نادیده گرفته می‌شود. مشاهده اختلافات و تمایزات درون اردوی بورژوازی یا اشکال مختلف فرمان‌روایی بورژوازی نباید لزوماً به معنای ائتلاف یا حمایت از یک جناح فهمیده شد و در این سطح از بحث ما در مرحله تبیین مساله قرار داریم و نباید از آن مستقیماً و ضرورتاً سیاست تاکتیکی استنتاج کرد. ما در این سطح از بحث با رفیق آذریں بر روی مختصات حاکمیت ایران متمرکز هستیم و تبیین او را از جمهوری اسلامی نادرست می‌دانیم. جوهر انتقاد ما بر نظر رفیق آذریں این است که در تبیین خصلت دولت‌های ایران اگر چه روشن کردن "رابطه ساختاری حکومت موجود با نظام اقتصادی سرمایه‌داری؛ لازم است اما کافی نیست. این تبیین باید گسترش یابد و فاکتورهای مبارزه طبقاتی، سیاسی و سنت‌های فرهنگی جامعه به علاوه شرایط بین‌المللی را نیز در بر گیرد. متأسفانه رفیق آذریں با مخالفت خود با استقلال دولت از طبقات، با مخالفت خود با ویژگی رانتی بودن رژیم یک تبیین اکونومیستی از رابطه سیاست با اقتصاد و یک نگاه عوامانه از مارکسیسم را به نمایش می‌گذارد. بی‌اعتنایی به این فاکتورها باعث آن می‌شود که نقش تخریبی رژیم اسلامی در بازتولید متعارف سرمایه‌داری نادیده گرفته شود و مختصات مشخص مبارزه طبقاتی در ایران با نیازها و روندهای بین‌المللی توضیح داده شود.

### مدل اقتصادی جدید و جایگاه تشکل مستقل کارگری

این نوع تبیین اکونومیستی از مسأله را بهتر از هر جا می‌توانیم پیرامون سیاست‌های نهادهای بین‌المللی سرمایه با رژیم ایران مشاهده کنیم. در روایت رفیق آذریں طبق برنامه بانک جهانی (طرح انطباق ساختاری) کشورهای نظیر ما باید از مدل اقتصادی دولت محور به سمت اقتصاد بازار محور حرکت کنند. این چرخش اقتصادی که با کمک سرمایه‌گذاری خارجی توأم است نیاز دارد که به بخشی از طبقه کارگر وارد مذاکره شود و قراردادهای کار ببندد. بر طبق این مدل، کارگران این بخش

از حق اتحادیه برخوردار خواهند شد تا بقیه کارگران از تشکل محروم بمانند. پایه مادی رفرمیسم جدید در این بخش از کارگران نهفته است. "اصطلاح اتحادیه‌های کارگری مستقل" در همین رابطه طرح شده، اصطلاحی که متأسفانه بسیاری بدون اطلاع از منشاء و محتوایش از سر ساده‌دلی تکرارش می‌کنند". (۸)

در رابطه با این دیدگاه چند نکته را باید مورد ملاحظه قرار داد:

۱- روندهایی که در سطح جهانی اتفاق می‌افتد باید توضیح دهیم در سطح ملی چگونه اتفاق می‌افتد. با تحلیل مشخص می‌توان نشان داد که سناریو آن‌گونه پیش نرفته است که رفیق آذرین بیان می‌کند. نگاهی به روند خصوصی سازی نشان می‌دهد این پروژه اساساً با شکست مواجه شده است. این روند که قرار بود توسط مرد نیرومند رژیم رفسنجانی اجرا شود به خاطر مختصات رژیم حاکم، دفرمه و مسیر دیگری طی کرده است. پس از شکست خصوصی سازی سیاست دیگری در پیش گرفته شد که وجه مشخصه آن را می‌توان غارت اموال عمومی - دولتی توسط "طبقه سیاسی حاکم" برشمرد. البته این حرف نباید به این معنا فهمیده شود که اصلاً هیچ بنگاه دولتی به بخش خصوصی واگذار نشده است.

۲- روند سرمایه‌گذاری خارجی در ایران نه تنها سیر رشد و گسترش نداشته بلکه سیر نزولی داشته است. "خارجیان به جز چند رشته نفت و گاز و پتروشیمی، به رشته‌های دیگر چندان رغبت نشان نمی‌دهند. وضع سرمایه‌گذاری خارجی در کشور به گونه‌ای است که: در هفت سال اخیر میانگین سرمایه‌گذاری خارجی در ایران سالانه در حدود ۲۲۰ میلیون دلار و در سال ۷۸، فقط ۵۰ میلیون دلار بوده است... استدلال خارجیان معمولاً بر آن است که هرگاه ایرانیان مقیم خارج که ثروتمند هم هستند در ایران سرمایه‌گذاری کردند آنگاه ما هم خواهیم آمد". (۹) به قول آقای علوی سرمایه‌گذاران خارجی البته با دقت روند خروجی سرمایه را زیر نظر دارند. چرا که یکی از شاخص‌های مورد توجه سرمایه‌گذاران خارجی رفتار سرمایه‌گذاران داخلی است. سرمایه‌گذاران خارجی با آگاهی از این روند خروجی سرمایه و با این کیفیت اساساً تمایلی به سرمایه‌گذاری در زمینه‌های اساسی و به طور بلند مدت را ندارند". (۱۰)

۳- سرمایه‌داری در ایران هم مهاجرت شاخه‌ای دارد هم مهاجرت مکانی. بخش قابل توجهی از سرمایه‌ها به علت سودآوری واردات قاچاق از شاخه صنعت به تجارت مهاجرت کرده است. به علاوه بخش دیگری به ترکیه و شیخ‌نشین‌ها و جاهای دیگر مهاجرت کرده است. به گفته رئیس کل بیمه مرکزی ایران، "ایرانی‌ها سال گذشته ۱۲ میلیارد در ترکیه سرمایه گذاری کرده‌اند و... بیش از ۱۰۰۰ شرکت با دستکم ۵۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری در امیرنشین دبی تشکیل داده‌اند". (۱۱)

۴- نقش تخریب‌گر رژیم اسلامی در گذار از مدل دولت محور به مدل بازار محور - در تفکر آذرین نادیده گرفته شده است. بنا به نوشته روزنامه همبستگی از قول بانک مرکزی "طی ۵ سال گذشته شانزده و نیم میلیارد دلار سرمایه از کشور خارج شده است به گزارش همین نشریه تورم دورقمی، سست بوده حق مالکیت، تنشهای سیاسی داخلی و خارجی، مقررات متعدد دست و پا گیر، حضور رقیب قدرتمند و خطرناکی همچون دولت... اقتصاد ایران را به جهنمی برای سرمایه‌ها تبدیل کرده است". (۱۲) خروج سرمایه از داخل ایران ۸۵ برابر از ورود سرمایه در اقتصاد ایران بوده است. خلاصه کنیم سناریو آنگونه که ر. آذرین تدوین کرده است در مناسبات سرمایه جهانی و رژیم اسلامی پیش نرفته است.

اکنون بحث را از زاویه استقلال تشکل کارگری دنبال می‌کنیم. رفیق آذرین می‌گوید: "اصطلاح اتحادیه‌های کارگری مستقل" در همین رابطه طرح شده، اصطلاحی که متأسفانه بسیاری بدون اطلاع از منشاء و محتوایش از سر ساده‌دلی تکرارش می‌کنند". رفیق مقدم نیز می‌گوید: "از نظر ما اینکه یک تشکل کارگری تحت نفوذ یک حزب باشد و یا یک رابطه تنگاتنگ سیاسی، تشکلاتی و مالی با یک و یا چند حزب داشته باشد به خودی خود اشکالی ندارد" (۱۳) به نظر می‌رسد رفقای انشعابی از حزب کمونیست کارگری با درک قیام‌مابانه و اتوریتر این حزب گسست نکرده‌اند. امروزه یکی از شاخص‌های روایت دموکراتیک و آزادی خواه از مارکسیسم پذیرش استقلال تشکل‌های توده‌ای منجمله کارگران از احزاب حتی احزاب چپ و کمونیستی است. این روایت هم ریشه در سنت مارکسیستی دارد و هم از تجربه تلخ و ابزاری رابطه احزاب حاکم با تشکل‌های کارگری. منطق آن نیز روشن است: منطق تشکل اتحادیه‌ای عیناً از منطق یک حزب سیاسی برخوردار نیست، احزاب برای جابه‌جایی در سطح سیاست فعالیت می‌کنند در حالی که اتحادیه‌ها برای بهبود شرایط فروش نیروی کار. آیا رفقا آذرین و مقدم با مبارزه برای

بهبود شرایط فروش نیروی کار که سلطه سرمایه را زیر سؤال نمی‌برد مخالفند؟ آنگاه چه توضیحی برای مخالفت مارکس با پردون در فقر فلسفه ارائه می‌کنند؟ به تجربه شوراهای روسیه چگونه می‌نگرند؟ به علاوه اعضای طبقه کارگر از اعضای اتحادیه بیشتر است و اعضای اتحادیه از اعضای احزاب. در منطق فکری رفقا چرا این سه سطح با هم متفاوتند و در منطق مبارزه چه مابه‌ازای برجای می‌گذارند؟ کارگرانی که از توانایی و ظرفیت مبارزه برای افزایش دستمزد برخوردارند آیا الزاماً حاضرند برای اهداف سیاسی یک حزب هم مبارزه کنند؟ اگر نه چه سطح از سازماندهی برای این نوع کارگران لازم است؟ آیا رابطه "تنگاتنگ سیاسی، تشکیلاتی و مالی" اتحادیه‌ها به احزاب نقطه قوت آنهاست یا نقطه ضعفشان؟ از نظر رفقا حتی با تعداد قابل ملاحظه‌ای از کارگران کمونیست می‌توان بهتر برای خواست‌های تدافعی کارگران مبارزه کرد یا با همه کارگرانی که در این مبارزه منافع مشترک دارند؟ (۱۴)

### درک آذین از جامعه مدنی

رفیق آذین در مقاله‌ای که در بارو شماره ۳ نوشته است دو دیدگاه مارکس و جامعه مدنی را در مقابل هم قرار داده و به نقد دیدگاه جامعه مدنی پرداخته است. او آن روایتی از جامعه مدنی را دراز کرده که در اوایل دهه ۱۹۸۰ در کشورهای اروپای شرقی "و معضل" توسعه با جرح و تعدیلاتی به کشورهای جهان سوم بسط داده شد. این روند از تحقق جامعه مدنی در کشور نوعی تشکل‌های صنفی کارگری بر پا می‌کند که به آن‌ها "اتحادیه به منزله بیزنس" می‌گویند... "جایگاه عمومی تشکل‌های کارگری در این دیدگاه چیزی جز همان نقش عمومی آن. جی. اوها نیست، هر چند ویژگی‌های بیشتری دارد". (۱۵)

در این محور به چند مسأله باید توجه کرد

اولاً نقد رفیق آذین بر جامعه مدنی بر درک لیبرالی از آن صادق است نه بر همه روایت‌های دیگر از جامعه مدنی. عدم اشاره به روایت‌های دیگر و مخدوش کردن درک‌های مختلف از جامعه مدنی نادرست است. مثلاً درکی که گرامشی از جامعه مدنی ارائه می‌دهد با روایت نئولیبرالی ارائه شده توسط رفیق آذین یکسان است؟ (۱۶)

ثانیاً NGOها را باید به طور مشخص مورد بررسی قرار داد و از یک حکم عمومی پرهیز کرد. تردیدی نیست که غالب NGOها ساخته و پرداخته طبقات و رژیم‌های حاکم‌اند، اما تعمیم این حکم به همه آن‌ها نادرست و در سطح تجربی غلط است. مثلاً آیا نقش آن‌ها را می‌توان در حرکت سیاتل نادیده گرفت؟ جیمز پتراس در مقاله باارزش خود درباره NGOها که ماهیت و ساختار آن‌ها را افشا می‌کند اما لازم می‌بیند که از ارائه یک حکم عام پرهیز کند او می‌گوید: "در حالی که انبوه سازمان‌های غیردولتی به گونه‌ای فزاینده به ابزار نولیبرالیسم تبدیل می‌شوند، اقلیت کوچکی از این سازمان‌ها می‌کوشند تا با پرداختن به پیشبرد نوعی استراتژی جایگزین، از سیاست‌های طبقاتی و ضد امپریالیستی پشتیبانی نمایند. این دسته از (ان.جی.ا)، ها، هیچ‌گونه بودجه‌ای از کارگزاران بانک جهانی، دولت‌های اروپایی یا ایالات متحده آمریکا دریافت نمی‌کنند. آن‌ها بر این تلاش‌اند تا نیروهای منطقه‌ای را در مبارزه علیه قدرت دولتی پیوند دهند. این دسته از سازمان‌های کم‌شمار، پروژه‌های منطقه‌ای را به جنبش‌های اجتماعی - سیاسی پیوند می‌زنند، اشغال املاک کلان، دفاع از دارایی‌های اجتماعی و ملی در برابر سرمایه‌های چند ملیتی و ایجاد همبستگی بین جنبش‌هایی که درگیر مصادره‌ی ارضی می‌باشند". (۱۷)

ثالثاً راست جدید موافق اتحادیه‌ها نیست بل که مخالف اتحادیه‌هاست. در نگرش رفیق آذین مسأله به گونه‌ای طرح می‌شود که گویا راست جدید موتور ایجاد اتحادیه‌هاست. حمله مارگارت تاچر به اتحادیه معدن چیان هنوز از خاطرمان محو نشده است.

### رابطه فعالیت قانونی با علنی

رفیق آذین می‌گوید: "هیچ سندیکائی را نمی‌توان به طور زیرزمینی ایجاد کرد. منظور از "قانونی" نیز طبعاً پذیرش فعالیت در نهادها و سازمان‌های قانونی فی‌الحال موجود نیست، بلکه مبارزه برای رسمیت قانونی دادن به تشکل‌های صنفی کارگران است که در پروسه این تلاش‌ها ایجاد می‌شوند."

در رابطه با درک رفیق آذرین از مسایل علنی و قانونی باید به چند نکته توجه کرد:

۱- استفاده از امکانات قانونی و علنی تردیدبردار نیست، اما این دو مقوله یکسان نیستند. مبارزه قانونی مبارزه‌ای است در چارچوب قانون موجود اما مبارزه علنی الزاماً در چارچوب قانون مقید نیست. به نظر می‌رسد در دیدگاه رفیق آذرین این دو از هم تفکیک نشده است.

۲- اتحادیه‌های کارگری نمی‌توانند زیرزمینی ایجاد شوند. هر مبارزه توده‌ای بنا به تعریف یک مبارزه علنی است مبارزه توده‌ای در زیرزمین یک تناقض مضحک است. بدون فعالیت علنی و حتی بدون فعالیت قانونی نمی‌توان از گسترش دامنه فعالیت توده‌ای سخنی به میان آورد.

۳- ارزیابی من اما این است که جمهوری اسلامی اتحادیه مستقل را به لحاظ قانونی بر نمی‌تابد، مگر در شرایطی که تعادل رژیم به هم بخورد. اما تشکل علنی به صورت دوفاکتو می‌تواند در دل همین شرایط بوجود آید. مدلی که ما پیشنهاد می‌کنیم بیشتر به اتحادیه‌های ثبت نشده افریقای جنوبی یا به کانون نویسندگان ایران شباهت دارد.

خلاصه کنم در تحلیل رفیق آذرین چند حفره وجود دارد که لازم است توضیح داده شود: آن بخش از سرمایه که در ایران می‌خواهد به سودآوری دست یابد کدام است؟ آن بخش از کارگران که از امتیاز برخوردارند کدامند؟ چهره رفرمیسم جدید را کجا باید شناسایی کرد و نمایندگان آن‌ها چه کسانی هستند؟ آن بخش از سرمایه‌داران، کارگران و رفرمیست‌ها به عنوان بازیگران مدل جدید اقتصادی آیا هم اکنون وجود دارند یا قرار است بعداً شکل بگیرند؟

#### منابع:

- ۱- ص ۴۵ چشم‌انداز و تکالیف نوشته ایرج آذرین.
- ۲- ص ۶ بارو شماره ۳ تشکل‌های کارگری... نوشته ایرج آذرین.
- ۳- جنبش طبقه کارگر و جنبش بورژوازی؛ هارمونی یا ستیز؟ نوشته ایرج آذرین.
- ۴- روابط متغیرهای کلان در اقتصاد ایران، فصلنامه تامین اجتماعی سال دوم شماره اول ص ۴۵.
- ۵- سیاست‌های خیابانی، آصف بیات ص ۲۰۲
- ۶- منبع شماره ۲.
- ۷- همان‌جا.
- ۸- ایرج آذرین، چشم‌انداز و تکالیف ص ۶۸.
- ۹- بحران بیکاری؛ مشکل‌ها، امیدها، ع. وحیدی ص ۲۲۰ اطلاعات سیاسی- اقتصادی شماره ۱۷۱-۱۷۲.
- ۱۰- اقتصاد ایران و سرمایه‌گذاری خارجی، ی. علوی ص ۹.
- ۱۱- فتح روز ص ۴، شماره ۳۶، ۴ بهمن ۱۳۷۸.
- ۱۲- همبستگی ۲۷ مرداد ۱۳۸۱.
- ۱۳- کارگر امروز شماره ۶۶.
- ۱۴- من به‌طور مفصل منطق استقلال تشکل کارگری را توضیح داده‌ام متن کامل این بحث‌ها در سایت راه‌کارگر موجود است.
- ۱۵- منبع شماره ۲.
- ۱۶- مراجعه کنید به بیدار شماره ۶، ویژه جامعه مدنی که در آن روایت‌های مارکسیستی معرفی شده‌اند.
- ۱۷- امپریالیسم و تشکل‌های غیردولتی در آمریکای لاتین، جیمز پتراس ترجمه ع. منصوران ص ۱۳۰ جنس دوم جلد نهم.